

و از طرفی جان‌نفتادان هنرمندان جدید؛ مثلاً خانم‌هایی هستند که عادت دارند مثل گذشته در جلوی لنز دوربین ظاهر شوند اما مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند.

بالاخره همیشه قبل از هر جابجایی یک تدبیری اندیشه می‌شود، مثلاً گاهی اگر کلی راز گلدانش بیرون می‌آوریم و بذری جوان تری در آن گلدان می‌کاریم، قرار نیست گل قدیمی را به خاطر رشد کردن و بزرگ شدنش دور بیندازیم، قطعاً برای آن گلدان بزرگ تری را در نظر داریم. تمام جابجایی‌ها همیشه همین‌طور بوده و هست. با این تفاسیر فکر می‌کنید تکلیف آن توانمندی‌ها و آن تجربه‌های ارزشمند خانه‌نشین ما چیست؟

آدم‌های قدیمی و دانا و کارآمد مثل درختانی هستند که آن‌ها راز ریشه بخشکانند و بخوانند به جای آن‌ها درختان جوان‌تر بکارند و تا بخوانند به جای آن‌ها برسند زمان می‌برد و ضررها وارد می‌کند و بایستی گفته شود با جایگزینی از معلومات و تجربه‌هایشان بهره برد که باورش‌سختگی دچار نشویم. شما نگاه کنید هر کجا که ما قدر پیشکسوتان را ندانستیم یا آن‌ها را کنار گذاشتیم بافت و مشکل جدی روبه‌رو شدیم چون عملاً ریشه را حذف کرده‌ایم و آن چه که باقی می‌ماند ثبات لازم را ندارد و شکننده است. در کشورهایی که فرهنگ قدرتمندی دارند، توجه به پیشکسوتان بسیار زیاد و حائز اهمیت بوده و همین توجه به ریشه‌ها موجب شده آن‌ها بتوانند به این جایگاه و نگاه برسند.

هر صحبت دیگری که شما جای آن را در این گفتگو خالی می‌بینید و تمایل به عنوان کردنش دارید؛ با گوش جان می‌شنویم.

به نام خداوند علم و هنر

پدیدآورنده این جهان و بشر جهان، صحنه و کارگردان خداست سیارد به هر بندهاش نقشی جدا نتیجه می‌گیریم که تمام انسان‌های روی کره زمین هر کدام نقشی را بر عهده دارند و اجرا می‌کنند و این خود یک هنر است و هنر بقاست و ماندگار. به قول نویسنده و کارگردان بزرگ روسی استانیسلاوسکی چه جاودانه گفته هنر شعله فروزان عشق است و این عشق از آن جهت مقدس است که شعله آن هرگز خاموش نمی‌شود. جوان‌هایی که علاقه به کار هنر دارند، بایستی دوره دانشگاه را طی کنند و کتاب‌هایی که مربوط به هنر است چه ایرانی و چه خارجی مثل هملت، ماکسیم گورکی نور کی یا چارلز دیکنز نویسنده‌ای که حامی فقر است یا بالزاک که از مفاخر بزرگ ادب فرانسه یا آندره موروا، داستایوسکی و... مطالعه کنند و حرف آخر من به همه ملت ایران این است که با هم مهربان باشید و سعی کنید غیرممکن‌ها را برای هم ممکن کنید.



چرا ما نباید سالن‌های تئاتر یا سینما در گوشه و کنار شهرمان داشته باشیم؟ چرا باید سالن‌های سینمای ما تبدیل به پاساژ شده باشد؟ چرا باید جوان‌های رشته تئاتر ما بیکار باشند و به رایگان گوشه و کنار کار کنند تا بلکه مطرح شوند؟ ما در تمام عرصه‌های هنر یا کمبود روبرو هستیم

مدت‌هاست که با دیدن هیچ تصویری، چنین احساسی را تجربه نمی‌کنیم. از نگاه شما چه اتفاقی آن قاب کوچکی که توانایی جمع کردن همه‌مان به دور یکدیگر را داشت و لحظات خوبی را برایمان می‌ساخت را، تا این حد خنثی کرده است؟ آن قدر خنثی که در بسیاری از چهار دیواری‌ها، از آن فقط یک قاب مشکی تزیینی دیده می‌شود؟ پرواضح است، چون آن آدم‌ها که طرزفکرشان مطابق با زمان خاص خودش را داشت یا از دنیا رفتند و یا ترک وطن کردند. چه در زمینه سینما و چه در زمینه موسیقی بسیار کمبود احساس می‌شود. چرا ما نباید سالن‌های تئاتر یا سینما در گوشه و کنار شهرمان داشته باشیم؟ چرا باید سالن‌های سینمای ما تبدیل به پاساژ شده باشد؟ چرا باید جوان‌های رشته تئاتر ما بیکار باشند و به رایگان گوشه و کنار کار کنند تا بلکه مطرح شوند؟ ما در تمام عرصه‌های هنر یا کمبود روبرو هستیم.

با تماشای بسیاری از فیلم‌های سال‌های اخیر و دیدن یک تعداد چهره‌های تکراری در کنار چند چهره ناآشنا و البته نبود همان چهره‌های قدیمی‌ای که موجب اعتمادمان به اثر و بالطبع دنبال کردن آن می‌شد؛ احساس می‌شود که اولویت‌های فیلمسازان برای انتخاب بازیگر دیگر مانند قبل نیست، انگار یک چیزهایی جابجا شده!... شما که در قلب این موقعیت هستید، این جابجایی را چگونه می‌بینید؟ به نظر تان اولویت‌هایی مانند توانمندی، هوشمندی، سواد، تجربه و... جایشان را به چه چیزهایی داده‌اند؟ خب طبیعی است. این کمبودها به علت گذشت زمان و کم شدن هنرمندان چیره‌دست

آیا ذهنیت تان نسبت به شخصیت حقیقی «بوعلی سینا» قبل و بعد از بازی در این سریال یکی بوده یا با تجربه زندگی در دوران بوعلی سینا و دیدن وقایعش از نزدیک؛ نگاهتان به این شخصیت، شکل دیگری گرفت؟

شخصیت بوعلی سینا پیش از بازی در این سریال برایم همیشه پزشکی کم‌نظیر و نایاب بود. در دورانی که به واسطه این کار در کنار بوعلی سینا زندگی می‌کردیم و با مشاهده وقایع و داستان‌های زندگی‌اش حاذق بودن و روشنفکری‌اش بیشتر برایم ثابت شد.

اگر بخواهید «بوعلی سینا» را در یک جمله معرفی کنید، چه می‌گویید؟

بوعلی سینا یک پزشک مردمی بود. البته در ادامه باید اضافه کنم که یکی از مشکلات جامعه ما این است که همه می‌خواهند آدم مهمی باشند و هیچ‌کس نمی‌خواهد فرد مفیدی برای جامعه‌اش باشد.

مدت‌هاست که در فیلم‌هایمان شخصیت‌هایی چون بوعلی سینا و امیر کبیر را شاهد نیستیم. به نظر شما نسل این کاراکترها دیگر در تلویزیون ما منقرض شده یا می‌توان به دیدارشان امیدوار بود؟

در گذشته کارگردان‌ها و فیلمنامه‌نویسان چیره‌دست و تهیه‌کنندگان آگاه که با ساختن فیلم‌هایشان چه در جشنواره‌ها و چه در فستیوال‌ها مورد توجه قرار می‌گرفت و طبیعتاً جایزه‌های ممتازی دریافت می‌شد مثلاً علی حاتمی فیلمساز با تجربه در آثارش، اغلب نگاه او به ۵۰ سال گذشته بود و فیلمش را می‌ساخت و بهرام بیضایی نگاهش به ۵۰ سال آینده بود، چه در اجرای تئاتر و چه در ساختن فیلمش. و باید بگویم در حال حاضر نه‌بوجه در اختیار داریم و نه امکاناتش را.

البته این عدم یا انقضای که در موردش صحبت شد، فقط مختص به ژانر تاریخی در تلویزیون نیست. انگار که قاب تلویزیون آن دیگر شفافیت و نور گذشته را ندارد و بر صفحه‌اش دیگر نه شخصیت‌های جان‌دار آثار گذشته نمایان می‌شود نه بازیگران پیشکسوتی که اگر در اوقاتی که طبق عادت دستمان روی کانال‌های تلویزیون می‌چرخید و اتفاقی تصویری از آن‌ها دیده می‌شد، ناخودآگاه لبخند بر لبانمان می‌نشست و روی همان کانال می‌ماندیم. آن‌ها ماندگاری و لبخند، نشان از اعتمادی بود که به آن هنرمندان قدیمی داشتیم. اما

